



## اسلام، تجدد و تحجر\*

(نقد و بازخوانی کتاب اسلام و تجدد)

محمدصادق جاویدی

اسلام و تجدد، مهدی نصیری، کتاب صبح، تهران، بهار ۱۳۸۱، ۳۹۹ ص، واقعی.

آدم (ع) تعلیم داد و با این کار تمدنی را رقم زد که بستری مناسب برای عبودیت انسان باشد. بنابراین آنچه تمدن ساز بوده است تعالیم انبیا و القای همه علوم و فنون از سوی آنها بوده است و نه تجربه شخصی انسان ها. آنچه در تاریخ علم جدید واقع شده این است که بشر جدید بدون حجت الهی و از روی خود بنیادی و هواپرستی به علم و تکنولوژی شیطانی دست یافته است و از همین رهگذر بشریت در معرض بحران های مختلف قرار گرفته است. در این باره اگر از تعلیم برخی علوم و فنون خودداری شده به این دلیل بوده است که مدخلیتی در هدایت آدمی نداشته است.

۳. بر این اساس تمامی علوم و فنون بشری توقیفی و برخاسته از تعلیم و وحی الهی است. آدمی هم با دست مایه قرار دادن این علوم می تواند دست به اکتشاف و اختراع زند و توانایی های جدیدی فراسوی آنچه انبیا ارائه کرده اند به دست آورد، ولی چنین اقدامی امری خودسرانه و خارج از مدار سعادت دنیوی و اخروی انسان هاست و در نهایت نیز به زیان وی تمام خواهد شد و این همان چیزی است که در دنیای جدید رخ داده است.

۴. مطلوبیت علوم جدید را نمی توان از قرآن و روایات

\*این مقاله از سوی هسته غرب شناسی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی به دفتر مجله رسیده است.

نوشته های مختلفی با مسائلی متنوع و با روش ها و رویکردهای متفاوت در باب اسلام و مدرنیته نوشته شده است. برخی از این نوشته ها هر چند منفی - که به طرفداری افراطی از مدرنیته غربی نگاشته شده - از قوت و دقت بیشتری برخوردار بوده است و همین نیز موجب رواج مدرنیته و اندیشه مدرن در میان طبقات اندیشمند جامعه گشته است. در مقابل نوشته هایی نیز بوده اند که علی رغم انگیزه های ارزشی، در نگاه انتقادی به غرب و تجدد، جدی ترین و عمیق ترین مسائل دینی را به سادگی و سهل انگاری سوق داده، نوعی بدبینی به نقد مدرنیته غربی را به وجود آورده اند. طرح ناشیانه و خام آیات و روایاتی که در مورد علم و زندگی وجود دارد نه فقط مشکل اسلام و تجدد را حل نمی کند، بلکه راه را بر تحلیل های جدی تر فرو بسته و زحمت محققان را دوچندان کرده است.

یکی از نوشته هایی که اخیراً منتشر شده کتاب اسلام و تجدد از آقای مهدی نصیری است، مؤلف با نقد مدرنیته غربی آن را در برابر تمدن اسلامی سخیف شمرده است، ژورنالی بودن این نوشته موجب گشته که این نوشته نه در رد تجدد توقیفی یابد و نه در تثبیت اندیشه دینی اسلامی به نتیجه ای برسد. خلاصه آرای ایشان در این باره چنین است:

۱. القای نظریه تکامل به مثابه نظریه ای الحادی که صرفاً مبتنی بر حدس و گمانه زنی است، مهمترین نقش را در انهدام فضای دینی و معنوی قرون وسطی و قرون اخیر داشته است و زمینه روانی و نظری سلطه غرب را بر جوامع دیگر فراهم آورده است.

۲. در نگرش اسلامی و قرآنی، ریشه همه انسان ها به آدم و حوا بازمی گردد و خداوند همه علوم و فنون مادی و معنوی را به

بدون اذن خدا بدان دست یافته و نوعی بدعت و تشبه به کفار به حساب می آید و نباید بدان اعتنائی ورزید. اگر چنین باشد آن گاه باید توضیح دهد که رویکرد در هم آمیخته و روش تلفیقی ای که در این نوشته دارد برگرفته از کدامین آموزه دینی یا پیامبر الهی است. اگر نوشته ها خارج از متد علمی شکل بگیرد هیچ بحثی را در تأیید یا رد یک مطلب نمی توان عنوان کرد، همان طور که هر رطب و یابسی را هم می توان به عنوان تأیید یا انکار مطرح ساخت. در این نوشته که به نظر می رسد نوشته ای بسیار سست و غیر قابل اعتناست رویکرد روایی و درون دینی برجسته شده است، ولی برای خواننده روشن نیست که اگر رویکرد درون دینی در این میان در نظر است، استناد به مباحث جامعه شناسی، زیست شناسی و بحث های فیزیکی (ص ۱۹۳)، آن هم به نحو بسیار ناقص چه توجیهی دارد و چه نسبتی با رویکرد درون دینی می تواند داشته باشد.

از سوی دیگر در همین رویکرد دینی هم معلوم نیست که مؤلف رویکرد کلامی دارد یا رویکردی فقهی و یا این که نگاهی اخلاقی و هنجاری به آن دارد. گاهی سخن از حرمت تشبه به کفار و ضرر و ضرار به میان می آید (ص ۱۹۷ و ۲۰۱) گاهی سخن از خیر و شر مطرح می گردد (ص ۱۹۴) و آن جا که سخن از راه برون رفت از وضعیت فعلی است با تمسک به قاعده «ما لایدرک کله لایترک کله» راه جمع را در دوره غیبت، آشتی میان اسلام و مدرنیته در مقام عمل می داند (ص ۲۲۳-۲۲۴). مؤلف نه وارد نقد و تحلیل نظریات می شود و نه تحلیلی از انبوه آیات و روایات که آورده، مطرح می کند. ایشان حتی در مقام توصیف و گزارش از آیات نیز کامل عمل نمی کند. آن جا که سخن از تکامل می شود و به رد و انکار هر نوع تکامل در اندیشه دینی می شود و حتی مسأله تکامل ادیان را صریحاً نفی می کند (ص ۳۸) و تلویحاً خاتمیت را با تفسیری کمالی اش انکار می نماید هیچ اشاره ای به آیه «الیوم اکملت لکم دینکم» نکرده در رد آن توضیحی نمی دهد. اگر بی روشی در تفسیر قرآن باب گردد که متأسفانه در شیوه روشنفکران و برخی ناآموختگان درس خوانده چنین واقعه ای در حال انجام است، راه برای کسانی فراهم خواهد شد که با استناد به قرآن تفسیری سکولار از اسلام ارائه می دهند و اسلام را هم دینی سکولار و رسالت انبیا را نیز تحقق سکولاریسم می دانند.

۲. **ابهام در صورت مسأله.** در بحث از اسلام و مدرنیته برخی عنوان اسلام را عنوانی کلی از دین می دانند، آنهایی هم که اسلام را از دیگر ادیان تفکیک می کنند اسلام سنی را در مواجهه با مدرنیته بی کم و کاست با اسلام شیعی تطبیق می دهند و از تمایزات گفتمان شیعی در مواجهه با جهان غرب جدید چشم می پوشند، برخی هم حقیقت اسلام را منظور می کنند، همان طور که برخی نیز مرادشان از اسلام، گاه اسلام متنی (مجموعه آیات و روایات)، گاه اسلام

استفاده کرد. آیاتی که در مورد طبیعت آمده ناظر به مطالعه آیه ای برای توحید می باشد و آیاتی هم که در مورد تسخیر طبیعت آمده نه به معنای علوم و فنون جدید در تسلط بر طبیعت، بلکه به معنای استفاده ای ابزارری و عاری از اسراف از طبیعت می باشد. خداوند همه چیز را برای انسان فراهم نموده و تنها بهره برداری از آن را به عهده انسان گذاشته است تا زندگی انسان به بطالت نگراید.

۵. پرداختن به آبادانی از منظر اسلام تا آن جایی مجاز است که در خدمت خدا و بندگی او و تعالی انسان باشد. اگر آبادانی و توسعه اصالت یابد و به انگیزه ساخت بهشت زمینی باشد ملعون و مطرود خواهد بود.

۶. ظهور امام مهدی (ع) با ساز و کارهای تمدن جدید نخواهد بود. تمدن مهدوی که از آن صالحان خواهد بود از نوع تمدن طبیعی و نه صناعی و تکنولوژیک خواهد بود.

۷. دلایل دیگری هم برای رد علم جدید وجود دارد و آن این که اساساً تغییر در آفرینش حرام است و باید از امور نوین که ریشه ای در تعالیم انبیا ندارد پرهیز کرد، همان طور که باید از تشبه به کفار پرهیز نمود و خود را در هلاکت نینداخت.

۸. آیات موجود در مورد خلایقیت های آدمی هرگز ناظر به علم جدید نیستند و نباید آن را توجیهی برای علم جدید دانست.

۹. در وضعیت جهان امروز راهی جز این وجود ندارد که میان نظر و عمل تفکیک کنیم. البته تصویر تعارض میان اسلام و تجدد برای نفی انفعال روحی و فکری در برابر غرب و ابطال پندار عقب ماندگی، مفید خواهد بود. راهبرد اصلی در دوره غیبت اقدام و انتظار خواهد بود.

۱۰. به لحاظ تاریخی آدمی در گذشته زندگی مطلوبی داشته است و بعد از ظهور علم جدید، تمدن انسانی راه به انحراف برده است.

۱۱. نتایجی هم که این تمدن داشته نتایجی بحرانی و غیر قابل توصیه و از منظر اسلام کاملاً مردود می باشد.

۱۲. در مورد تکنولوژی هم باید گفت که تکنولوژی های جدید، واجد کشش ها، اقتضات و فرارخسارهایی هستند که به تدریج خود را به فرد و جامعه تحمیل می کنند؛ این گونه امور که پیامدهای تکنولوژی جدید می باشد هرگز در مخیله مخترعان نیز نمی گنجید.

#### آسیب شناسی این نظریه

۱. **ابهام در روش ها و رویکردها.** یکی از آسیب های جدی ای که ممکن است هر نوشته ای را مخصوصاً نوشته هایی که در خارج از عرف محافل علمی صورت بندی می شود به اجمال و ابهام بکشاند توجه نکردن به رویکردها، روش ها و تناسب میان این دو است. شاید مؤلف کتاب اسلام و تجدد بر این نیز خرده بگیرد که بحث های روش شناختی هم از آموزه هایی است که بشر امروز

شرحی (شروحي که علمای دین از اسلام نوشته اند) و گاه اسلام عینی و اجتماعی (جامعه مسلمانان) می باشد.

در سخن از مدرنیته هم برخی آن را همان غرب می دانند و تمامی جریانات غربی را حتی جریاناتی را که ضد مدرنیته اند (مانند بنیادگرایان و پست مدرن ها) از مدرنیته و برآمده از آن می دانند. کسانی هم آن را صورت عینیت یافته تفکر مدرن (مدرنیسم) می دانند. برخی نیز به فرایند مدرنیزاسیون، تجدد و نوگرایی اشاره می کنند. در این بین کسانی هم هستند که در بحث از مدرنیته موضوعات مهم در دنیای مدرن را مد نظر قرار می دهند و سخن از علم و تکنولوژی به میان می آورند. در مورد «نسبت» نیز یک بار مراد از آن (نسبت میان اسلام و مدرنیته) اثرگذاری ها و اثرپذیری هایی است که میان دین و اسلام، از مدرنیته یا مدرنیته از دین (در غرب یا در دنیای اسلام) داشته است، باری هم منظور واکنش هایی است که اسلام در برابر مدرنیته و مدرنیته در برابر اسلام از خود نشان داده است. سهم و جایگاه دین در صورت بندی دنیای غرب مدرن یا سهم فرهنگ مدرن در صورت بندی ادیان جدید و الهیات مدرن نیز می تواند معنای دیگری از نسبت میان این دو باشد. این که نظر اسلام در مورد مدرنیته و همین طور نظریات اندیشمندان مدرن در مورد دین از جمله اسلام چه می باشد، منظور دیگری برای نسبت میان اسلام و مدرنیته خواهد بود. بالاخره از نسبت میان اسلام و مدرنیته می توان معنای دیگری هم در نظر داشت و آن این که در مقایسه دین و مدرنیته، تشابهات و تفاوت های نظری و همین طور عینی و اجتماعی دین و مدرنیته چه می باشد. روشن است که هر یک از این شقوق رویکردی متفاوت و بر آن اساس روشی متفاوت را اقتضا می کند. حال روشن نیست که مؤلف محترم کدام یک از این شقوق را در مورد اسلام، مدرنیته و نسبت در نظر دارد و بر آن اساس چه روش و رویکردی را در کار خود دنبال کرده، این چنین شتابزده و عصبانی به نتیجه گیری های کلی و مبهم می پردازد.

اسلام و تجدد مسأله ای چندتبار است که از حیثیت های مختلف، روش ها و رویکردهای مختلفی را می طلبد. گاه مسأله صورت تاریخی، گاه کلامی و گاه فقهی، زمانی هم فلسفی-دینی، یا جامعه شناختی پیدا می کند. واضح است که هر یک از این رویکردها روش های مجزایی می طلبد و درهم آمیختن آنها بی آن که در آن میان، منطقی برای تلفیق میان حوزه ها وجود داشته باشد امری ناصواب و غیر قابل دفاع می باشد.

۳. ترکیب ناموزون از نوشته های دیگران. شاید خود مؤلف این محاسبه را در این کتاب نکرده باشد و برای او شگفت آور باشد این که بگویم که ۲۲۰ صفحه اثر ۳۳۰ صفحه ای (با کسر صفحات فهرست و صفحات خالی) ایشان فقط نقل قول مستقیم می باشد.

از مجموعه ۲۲۰ صفحه تقریباً ۸۵ صفحه از آن یا آیات قرآنی است یا روایاتی است که به ائمه معصومین (ع) نسبت داده شده و فقط ترجمه ای از آن ذکر شده است. یعنی بیش از دو سوم از این نوشته بریده هایی از نوشته های دیگران از نیل پستمن، اتزیونی-هالوی، اسپنگلر، ورنون کلمن، روزه گارودی، لستر براون گرفته تا استاد مطهری، علامه جعفری، آقای مصباح و همین طور آیات و روایاتی است که با متدی شبیه به اخباری ها به آن پرداخته شده است. به لحاظ استانداردهای علمی، چنین کتابی که از نوشته های دیگران گردآوری شده است نه فقط اعتبار لازم را ندارد، بلکه به لحاظ حقوقی نوعی تعدی به حقوق دیگران و به لحاظ اخلاقی نیز به دور از فتوت و جوانمردی می باشد. شاید بهتر این بود که مؤلف محترم به جای این که اسم کتاب را اسلام و تجدد گذاشته آن را به خود منتسب کند، جزوه ای در باب آیات و روایات مربوط به علم چاپ می کرد و کتابی هم از مجموعه نظریات اندیشمندان غربی یا اسلامی در خصوص تجدد ارائه می داد. البته این کار نیز به این سادگی و سهولت انجام نمی گرفت. نسبت دادن به اندیشمندان نیاز به تتبع کافی در اندیشه های آنان دارد و با صرف ورق زدن آثار، آن هم فقط برخی از آثار و نوشته ها، نمی توان آرای یک اندیشمند را در باب مسأله مدرنیته به دست آورد.

۴. نگاه یک سویه به علم جدید. شکی نیست که علم جدید با اهداف و نگرش های خاصی به دست آمده و بلکه طراحی شده است. با این همه سخن در این است که آیا این مقدار از جهت داری در علوم، کل علم را به چالش می کشاند و آن را از اعتبار ساقط می کند یا می توان گفت که تمدن ها و علوم مختلف هر چند به لحاظ گرایش های مختلف نظری و دینی تفاوت هایی دارند، ولی به لحاظ این که محصول انسان بوده و مؤلفه های انسانی مشترک در آن وجود دارد، قابل اعتنا و اهتمام است. شاهد بر این مدعا همان روایتی است که مؤلف در ص ۱۲۳ از امیر مؤمنان (ع) نقل می کند که فرمود: حکمت را هر جا یافتی بگیر، زیرا [گاهی] سخنی حکمت آمیز در سینه منافق خلیجان دارد تا این که از سینه اش بیرون آید و به صاحب اصلی اش برسد. حال اگر حکمت را می توان در سینه منافق پیدا کرد علم تجربی را که نمونه چندان هم در قیاس با حکمت ندارد می توان در سینه او و در سینه هر کس دیگری پیدا کرد. بر پایه مفاد قرآنی خداوند به اهل کفر و نفاق نیز از دنیا و علم دنیایی عطا می کند؛ بنابراین چنین نیست که تصور شود که خداوند دنیا و علم دنیایی را فقط به اهل دین می دهد.

مؤلف در پاسخ به این که چرا رسول گرامی اسلام و ائمه معصومین (ع) به آموزش فنون و علوم نپرداختند پاسخ می دهد که این علوم سینه به سینه و بلکه دفتر به دفتر از تمدن های پیشین به مردم عهد ظهور اسلام منتقل شده بود و نیازی به آموزش مجدد آن

ناخواسته به چنین اشتباهی مبتلا شده است. باید تأکید کرد که نباید تصور گردد که به هر قیمتی می‌توان و باید سکولاریسم را مورد نقد و تخریب قرار داد. اصولاً فهم نادرست و ناقص از اسلام خود نوعی سکولاریسم را در پی دارد که نباید از آن غافل ماند.

۶. راه برون رفت. مؤلف می‌گوید برای پرهیز از بن بست باید میان مقام نظر و عمل تفکیک قائل شویم و الا در عسر و حرج واقع خواهیم شد، بنابراین از باب اضطرار ناگزیر به استفاده از ساز و کارهای دنیای جدید هستیم. نتیجه نظریه تعارض اسلام و تجدد نیز در نفی انفعال روحی و فکری در مقابل غرب خواهد بود. در مقام عمل نیز می‌توان از توسعه حاکمیت غربی بر شئون مختلف زندگی جلوگیری کرد و با پیش گرفتن راهبرد «انتظار و اقدام» به اندازه وسع خود تلاش نمود (ص ۳۵۵ و ۳۵۶).

ایشان با این همه معلوم نمی‌کند که بر اساس کدامین روایات و کدامین اصل قرآنی-اسلامی می‌توان به بهانه عسر و حرج، در مقابل بدعت، ضلالت، انحراف، شرک به خدا تسلیم شد. مگر نویسنده خود بدین نکته اذعان ندارد که خود تسلیم در برابر مدرنیته، عسر و حرج و ضرر و زیان به دنبال خواهد داشت و آن حرام است (ص ۲۰۱)، مگر ضرر و زیانی که از پذیرش مدرنیته پیدا می‌شود کمتر از ضرر و زیانی است که از مقاومت در برابر مدرنیته به وجود می‌آید، از سوی دیگر آیا این نگاه به دین‌نگاهی حداقلی به دین نخواهد بود که هر کجا دین با مدرنیته ناهمخوانی داشته باشد به امید عصر ظهور و به بهانه عسر و هرج باید از دین عقب نشست و بدعت، ضلالت، انحراف و شرک به خدا را در دین خدا قبول نمود، اصولاً این تفکر به لحاظ برون رفتی که برای بشر تعریف می‌کند بالمآل با تسلیم در مقام عمل در برابر مدرنیته چه تفاوتی دارد؟ در این تفکر که ایده‌ای جبرگرایانه در نهان دارد، اصولاً راه برون رفتی در دوره غیبت وجود ندارد. چنین تحلیلی ناخواسته، برخاسته از اندیشه‌های روشنفکرانه است.

مؤلف اصولاً به راهکارهایی که می‌شود مدرنیته را تغییر داد (پروژه تغییر مدرنیته) اشاره‌ای نمی‌کند و شاید آن را مانند بسیار از روشنفکران امری ناشدنی و محال می‌داند که فقط در دوره ظهور، آن هم با معجزه‌ای خارج از روابط عادی بشری، رخ خواهد داد. راهبردی که آقای نصیری در دوره غیبت مطرح می‌کند راهبرد اقدام و انتظار می‌باشد، ولی آنچه از بحث ایشان بیرون می‌افتد انتظاری منفعلانه است که در آن باید آنچه را که از مدرنیته برای ما تقدیر می‌خورد قبول کرد و صبر نمود. اگر سخن ایشان این باشد که باید منفعلانه به انتظار نشست و راهی جز صبر و تحمل ناگواری‌های مدرنیته در کار نیست، ناخواسته در انتظاری سکولار فرو غلتیده است و این همان چیزی است که ایشان از آن فرار می‌کردند.

نبود جز در مورد دانش طب که به دلیل اهمیت ویژه و احتمالاً برخی دخل و تصرفات غلطی که در آن صورت گرفته بود رسول گرامی اسلام و ائمه معصومین (ع) آموزه‌های مهمی را در این باب ارائه کرده‌اند... (ص ۵۹). حال پرسش این است که مگر غیر از طبابت در علوم دیگر چنین تحریف و دخل و تصرفی رخ نداده است، همین طور آیا آنچه قبل از پیدایش علم جدید رخ نمود برخاسته از ادیان بوده یا نه، آیا انقلاب صنعتی در قرون وسطی، دانشگاه‌های مختلف در سده‌های دوازده و سیزده میلادی در اروپا برگرفته از ادیان بوده است، در تمدن‌های مشرق زمین آیا مصری‌ها عددپی را از پیامبران گرفته بودند (ص ۲۴۶)، آیا هندیان شیمی صنعتی را از ادیان خود اقتباس کرده بودند (ص ۲۴۹)، آیا محاسبات خسوف و کسوف از سوی اخترشناسان در عصر کنفوسیوس (ص ۲۵۰) برخاسته از آموزه‌های دینی بوده است؟ مؤلف در مورد تمدن‌های غیر غربی به گونه‌ای سخن گفته که گویا هر آنچه در خارج از تمدن غربی شکل گرفته مطلوبیت داشته و برخاسته از آموزه‌های دینی و پیامبرانه بوده است و هر آنچه در غرب البته بعد از رنسانس رخ داده کاملاً بشری و بریده از آموزه‌های مسیحی بوده است. همین طور ایشان دوره بعد از رنسانس را کاملاً دوره سکولار و بلکه لائیک می‌داند و در این باره هم توضیح نمی‌دهد که نقش مسیحیت و آموزه‌های مسیحی در دنیای امروز غرب از آمریکا گرفته که ۸۵ درصد از مردم خود را دیندار می‌دانند و چهل درصد از آنان هفتگی به کلیسا می‌روند تا اروپا، چه می‌باشد و چرا با جریان استعمار همواره مسأله مسیحیت و تبلیغات مسیحی جدی بوده است؟

علاوه بر این وقتی مؤلف از نوشته‌های غربی‌ها در رد تفکر و علم جدید استفاده می‌کند به این مسأله اشاره نمی‌کند که آیا این نوشته‌ها که برخاسته از تفکر مدرن در دنیای مدرن می‌باشد-هر چند ناقد مدرنیته هم باشند-نسبتی با اندیشه دینی و وحیانی دارد یا نه، آیا به گفته مؤلف این تحلیل‌ها نوعی بدعت، حادث و انحرافی نیست که غربی‌ها در تحلیل‌های شیطانی‌شان آن را اظهار داشته‌اند؟

۵. سکولاریسم اسلامی. ملاک این که فعلی به خدا انتساب یابد یا به غیر خدا نسبت داده شود چیست؟ اصولاً توحید افعالی چه معنایی می‌دهد، این که حضور خداوند و اراده خداوندی را همواره بلاواسطه در نظر بگیریم و هر چیزی که چنین نباشد آن را غیر خدایی بدانیم (ص ۵۲) آیا خود نگاهی سکولار به مقوله خدا و اراده خداوندی نیست؟ این که مؤلف می‌گوید اگر به عقب برگردیم بالاخره به ابزاری می‌رسیم که مصنوع خداوند است (ص ۵۱) بدین معناست که در مصنوعات امروزی بشر، خدا حضوری ندارد، این با توحید افعالی چه مناسبتی دارد؟ جداانگاری خدا از زندگی بشر همان چیزی است که امروزه در دنیای غرب از آن به نیستی خدا یاد می‌کنند و مؤلف در این بین